

— به نام خدا —

6625

۵۱-

دفع

۲۲۲

راضی

www.ketab.ir

استادان بسیار
زنه‌گی‌های بسیار

www.KitaboSunnat.ir

وایس، برایان ال. ۱۹۴۴ - م. Weiss, Brian L.

استادان بسیار زندگی‌های بسیار / دکتر برایان ال. وایس؛ زهره زاهدی

قم: صبح صادق، ۱۳۹۳.

ISBN: 978-600-7221-09-9

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: Many Live, Many Masters, c1996

۱. تناسخ -- سرگذشتنامه. ۲. تناسخ درمانی.

زاهدی، زهره، ۱۳۳۰ - مترجم.

۱۳۳/۹۰۱

BL ۵۲۰/ک۲و۲

۱۳۹۳

۳۴۵۹۳۳۶

کتابخانه ملی ایران

استادان بسیار زندگی های بسیار

دکتر برایان ال. وایس

زهره راهدی

استادان بسیار زندگی‌های بسیار

دکتر برائان ال. وایس

زهره زاهدی

نوبت چاپ: دهم

تاریخ چاپ: ۱۳۹۸

تیراژ: ۵۰۰۰ عدد

قیمت: ۴۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۲۱-۰۹-۹

کلیه حقوق محفوظ است.

انتشارات صبح صادق

صندوق پستی ۱۵۹-۳۷۱۶۵

مرکز پخش: ۶۶۴۰۴۵۳۲



از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر میبرم از بشر
وز ملک هم بایدم چستن ز جو
بار دیگر از ملک قربان شوم
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون
مرگ دان آنک اتفاق است
همچو نیلوفر برو زین طرف چه
مرگ او آبست و او جویای آب
ای فسرده عاشق ننگین نمد
سوی تیغ عشقش ای ننگ زنان
جوی دیدی کوزه اندر جوی ریز
آب کوزه چون در آب جو شود

وز نما مردم به حیوان بر زدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
تا بر آرم از ملایک پر و سر
کل شیء هالک الا وجهه
آنچ اندر وهم ناید آن شوم
گویدم که انا الیه راجعون
کاب حیوانی نهان در ظلمت است
همچو مستسقی حریص و مرگ جو
می خورد واللّٰه اعلم بالصواب
کو ز بیم جان ز جانان می رمد
صد هزاران جان نگر دستک زنان
آب را از جوی کی باشد گریز
محو گردد در ری و جو او شود

مثنوی معنوی

تقدیم به همسرم کارول،
که عشق او مرا در زمانی طولانی‌تر از آنچه به خاطر می‌آورم،
نیرو بخشید و زنده نگه داشت.
ما تا ابد با هم خواهیم بود.
سپاس و عشق من، فرزندانم جردن و ایملی، که به خاطر آن همه وقتی
که برای داشتن این کتاب از ایشان ربودم، بر من بخشیدند.
همچنین از بیکول پاسکو به خاطر رونویسی نوارهای صوتی جلسات
درمان سپاسگزارم.
توصیه‌های ویراستاری برای این کتاب را از خواندن اولین دستنویس این
کتاب، بسیار ارزشمند بود.
تشکر قلبی‌ام را به خاطر مهارت و همدلی‌اش به باربارا گس، ویراستارم
در مؤسسه سایمون و شوستر تقدیم می‌کنم.
قدردانی عمیقم را نثار همه آن کسانی می‌کنم که نوشتن این کتاب را
امکان‌پذیر کردند.

پیشگفتار

من می‌دانم که برای هر چیز خیلی وجود دارد. شاید در لحظه وقوع یک رویداد روشن‌بینی و بصیرت درک علت آن را نداشته باشیم، اما به یاری گذشت زمان و بردباری بر ما روشن خواهد شد. بر کاترین هم، چنین گذشت اولین بار در سال ۱۹۸۰، هنگامی که بیست و هفت سالش بود، با او آشنا شدم. به مطبعم آمده بود تا کمکش کنم بر اضطراب، حملات دلهره، و ترس غلبه کند.

هرچند که این علائم از کودکی گریبانگیرش بود این اواخر بسیار شدیدتر شده بود. روز به روز خود را از نظر عاطفی نتوان تر احساس می‌کرد و برای انجام کارهایش انرژی کم‌تری می‌یافت. ترسیده بود و به شکل قابل درکی، افسرده بود.

بر خلاف بی‌نظمی‌ای که در آن زمان بر زندگی او حاکم بود، زندگی من هموار و بی‌مشکل در جریان بود. زناشویی مناسب و باثبات، دو فرزند در سال و موقعیت حرفه‌ای در حال شکوفایی داشتم.

زندگی من از همان اول همواره روال منظم و مستقیم داشت. در خانه‌ای گرم و صمیمی پرورش یافته بودم. موفقیت‌های تحصیلی به آسانی به دست آمد، و در سال دوم کالج تصمیم گرفتم که روانپزشک شوم.

در سال ۱۹۶۶ با نمرات عالی از دانشگاه کلمبیا در نیویورک فارغ‌التحصیل شدم. سپس در دانشکده پزشکی دانشگاه ییل به تحصیل پرداختم و در سال ۱۹۷۰ درجه دکترا گرفتم.

در پی گذراندن یک دوره انترنی در مرکز پزشکی بلوو، وابسته به دانشگاه نیویورک، به دانشگاه ییل بازگشتم تا دوره رزیدنتی در روانپزشکی را بگذرانم. پس از پایان این دوره در سمت عضو هیئت علمی، وارد دانشگاه پیتسبورگ شدم.

دو سال بعد، عضو هیئت علمی دانشگاه میامی شدم و به سرپرستی بخش روانشناسی منصوب شدم. در آن جا در زمینه شناسایی عمومی سوءاستفاده‌های بنیادین و روانپزشکی زمستی کار کردم. بعد از چهار سال کار در دانشگاه، به رتبه استادیاری روانپزشکی در دانشکده پزشکی ارتقاء یافتم و به سمت روانپزشک ارشد در یک بیمارستان بزرگ وابسته به دانشگاه میامی، منصوب شدم. تا آن زمان سی و هفت مقاله علمی و فصل کتاب، در رشته خودم منتشر کرده بودم.

سال‌ها مطالعه و تحقیق منضبط، ذهن مرا طوری تربیت کرده بود که مانند یک دانش‌پژوه و پزشک فکر کنم. مرا در مسیر تنگ محافظه‌کارانه حرفه‌ای، قالب‌گیری کرده بود. به هر چیزی که عنوان با روش‌های متداول علمی به اثبات رساند، بی‌اعتماد بودم. از برخی از روش‌های فراروانشناسی که در دانشگاه‌های بزرگ کشور انجام می‌گرفت، مطلع بودم، اما بوجهم را جلب نمی‌کرد. اینها همه از نظر من بسیار بعید و غیرممکن می‌نمود.

آن گاه با کاترین آشنا شدم. برای آن که بتواند بر علائم بیماری‌اش غلبه یابد، به مدت هجده ماه از روش‌های متداول درمان استفاده کردم. وقتی هیچ روشی فایده نکرد، از روش هیپنوتیزم استفاده کردم. کاترین توانست از طریق قرار گرفتن در حالت خواب مصنوعی، خاطرات «زندگی‌های گذشته» را به خاطر آورد که ثابت شد مسبب علائم بیماری او بود. او همچنین توانست برای ارسال اطلاعاتی از جانب «منابع روحی» بسیار متعالی نقش کانال ارتباطی را ایفا کند و از طریق آنها بسیاری از اسرار زندگی و مرگ را آشکار سازد.

ظرف یکی دو ماه کلیه نشانه‌های اختلال از میان رفت و او شادتر و آرام‌تر از هر زمان دیگر، زندگی را از سر گرفت.

هیچ عاملی در زمینه ذهنی من وجود نداشت که مرا برای چنین پدیده‌ای آماده کرده باشد. هنگامی که این رویدادها رازگشایی شدند، مطلقاً شگفت‌زده بودم.

هیچ توضیح علمی برای آنچه اتفاق افتاد ندارم. ذهن آدمی بسیار ورای ادراک ما است. شاید کاترین تحت تأثیر هیپنوتیزم توانسته بود روی آن قسمت از ناخودگاه ذهن که خاطرات واقعی زندگی‌های گذشته را در خود ذخیره می‌کند، تمرکز کند. شاید هم در آن چیزی نفوذ کرده بود که، روانکاو، کارل یونگ، آن را ناخودآگاه جمعی نامیده است، منبع انرژی‌ای که ما را احاطه کرده و حاوی خاطرات جمیع نسل بشر است.

دانشمندان شروع به جستجوی پاسخ برای این سوالات کرده‌اند. ما به عنوان اجتماع، از تحقیق دربارهٔ اصرار ذهن، روح، تداوم زندگی پس از مرگ، و تأثیر تجربیات زندگی‌های گذشته بر رفتارهای فعلی‌مان، بهرهٔ فراوان خواهیم برد. پرواضح است که پراکندگی خصوصاً در رشته‌هایی مانند پزشکی، روانپزشکی، الهیات، و فلسفه، نامحدود است.

به هر حال، تحقیقات جدی علمی در این زمینه‌ها، در مراحل اولیه است. در جهت آشکارسازی این اطلاعات گام‌های بلندی برداشته شده است، اما روند کار کند است و با مقاومت‌های بسیاری از جانب دانشمندان و افراد غیرمتخصص، روبه‌روست.

انسان همواره در طول تاریخ در مواجهه با تغییر و یا پذیرش نظریات جدید، از خود مقاومت نشان داده است. مجموعهٔ معارف و فرهنگ تاریخی اقوام، مملو از این نمونه‌هاست. هنگامی که گالیله قمرهای مشتری را کشف کرد، منجمین آن زمان نظرش را نپذیرفتند و حتی از نگاه کردن به این اقمار خودداری کردند، چرا که وجود چنین اقماری با عقاید از پیش پذیرفته‌شدهٔ آنها مغایرت داشت.

اینگونه است برخورد روانپزشکان و سایر درمانگرانی که از آزمایش و ارزیابی شواهد قابل ملاحظه‌ای که از حیات پس از مرگ و خاطرات مربوط به زندگی‌های گذشته به دست آمده، امتناع می‌کنند. آنها چشمان‌شان را محکم بسته نگه می‌دارند.

این کتاب کمک ناچیزی است به تحقیقاتی که در زمینه فراروانشناسی، و خصوصاً تجربیات پیش از تولد و پس از مرگ، در دست انجام است. کلمه به کلمه آنچه خواهید خواند حقیقت دارد. من هیچ چیز به آن نیفزوده‌ام و تنها قسمت‌های تکراری را حذف کرده‌ام. مشخصات شخصی کاترین را فقط برای حفظ محرمانه‌ت اسرار او، کمی تغییر داده‌ام.

نویسنده آنچه روی داد، چهار سال طول کشید. چهار سال برای آن که جرأت‌م را جمع کنم، حرف‌هایم را به مخاطره بیندازم و این اطلاعات نامأنوس را آشکار کنم.

ناگهان یک شب، وقتی زیر دوش بودم، ضرورت نوشتن این خاطرات را احساس کردم. قویاً احساس کردم که زمانش فرا رسیده و بیش از این نباید این اطلاعات را نزد خود نگه دارم.

درس‌هایی که آموخته بودم، داده شده بود تا با دیگران سهیم شوم، نه آن که برای خود نگه دارم. این دانش از طریق کاترین آمده بود و اکنون باید از طریق من می‌آمد. می‌دانستم که این کار هیچ نتیجه‌ای برای من نداشت و پنهان کردن دانسته‌هایم از فناناپذیر بودن انسان و مفهوم حقیقی زندگی، نخواهد داشت.

از حمام بیرون پریدم و پشت میزم نشستم و انبوه نوارهایی را که از جلساتم با کاترین ضبط کرده بودم، پیش رو قرار دادم.

در ساعات اندک صبح به یاد پدر بزرگ مجارم افتادم که در دوران نوجوانی‌ام مرده بود. هر وقت به او می‌گفتم از مخاطره انجام کاری واهمه دارم، با تکرار عبارت انگلیسی مورد علاقه‌اش، به گرمی به من دل می‌داد. می‌گفت: «هر چه بادا باد!»